

# شهروند علیه شهروند

به جواد علی زاده

نوشته منصور تیغوری

"در روسیه شعر بسیار مهم است، به خاطرش آدم می کشند"

اوسپ ماندلشتام

"من در طول عمرم آگاهم و از روزی که خود را شناختم آرزو داشته‌ام یک شهروند باشم - یعنی شخصی که با غرور و به آرامی اندیشه خویش را بیان می‌کند. برای ده دقیقه، در طول تظاهرات من یک شهروند بودم، می‌دانم، در متن این سکوت همگانی که امروزه «پشتیبانی از سیاست حزب و دولت به اتفاق آرا» نامیده می‌شود، صدای من چونان سخنانی کاذب به گوش خواهد رسید. از این که معلوم شد کسان دیگری هم هستند که حاضرند اعتراض خود را همراه من بیان کنند بسیار خوشحالم. اگر کس دیگری نمی‌بود، به تنهایی به میدان سرخ پا می‌گذاشتم"<sup>1</sup>.

قطعه فوق دادخواست فرجامین ولادیمیر در ملیوگا، کارگر برق کار راه آهن از اهالی لنینگراد است که در ماه اوت سال 1968 همراه با شش تن دیگر به علت انجام تظاهرات بر روی سکوی قدیمی اعدام در میدان سرخ مسکو در اعتراض به اشغال چک اسلواکی توسط شوروی بازداشت شد.

این تصویر، یکی از صحنه های ازلی مدرن است، صحنه ای که از نگاه جزئی کل حقیقت وضعیتی عام را بازنمایی می‌کند، تصاویری که هر لحظه ممکن است در جهان مدرن هر جا که میان مردمان و حاکمانشان تضاد و برخورد بنیادی شود، در لحظه ای بدرخشند و - اکثر اوقات - برای چند لحظه احساس رهایی را احیا نمایند. این تصاویر ازلی حقیقت وضعیتی خاص را با تمامی معماگونگی و تناقضاتش نمایندگی می‌کنند. تصویر ازلی اشاره شده نیز، حاوی چندین تضاد و تقابل بنیادین جهان مدرن است که به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد و ضمن سعی در ارجاع آنها به زمینه های نظری تر، تأکیدی برسویه ی رهایی بخش تصویر نیز هر چند به گونه ای سلبی داشته باشیم.

1- **شهروند علیه شهروند**. در این صحنه ی نخستین، کارگران خود را به مثابه ی شهروند تعریف می کنند، "کسی که با غرور و به آرامی اندیشه ی خویش را بیان می کند" و تأکید می کنند که تنها در مدت "ده

<sup>1</sup> - مارشال برمن، تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، طرح نو، 1383، 134.

دقیقه‌ی تظاهرات<sup>۱</sup> احساس کرده‌اند که یک شهروندند. اما این دادخواست خود بلافاصله آنها را در تقابل با تماشاچیان قرار می‌دهد، یعنی می‌توان پرسید: پس تماشاچیان چه کسانی هستند؟

حسب تعریف رایج شهروند به مثابه‌ی تابع دولت ملتی معین، تماشاچیان نیز شهروندند. اما در اینجا برای پرهیز از این همان‌گویی، باید تمایزی میان این دو سویه قائل شویم، در یک طرف شهروند به مثابه‌ی فردی که با تعاریف رسمی انطباق دارد و قانون به طور کامل شامل او می‌شود؛ در طرف دیگر شهروند به مثابه‌ی مفهومی ایده‌آل که در کنشی حقیقی - اعتراض، تظاهرات، ابراز وجود و اندیشه - سعی دارد محتوای خود مفهوم را تحقق بخشد. پس در واقع در اینجا به تقابلی میان دو سویه از یک مفهوم می‌رسیم، تقابل میان بعد رسمی و سویه‌ی آرمانی یا یوتوپیک مفهوم، تقابلی که می‌توان آن را بدینگونه ثبت کرد: **شهروند** در مقابل شهروند.

شهروند دوم، در برگیرنده‌ی کسانی است که بر حق خویش برای حیات انسانی و ابراز اندیشه‌ی خویش پافشاری می‌کنند و در مقابل حقیقت رسمی حقیقت خویش را بر سکوی شهر پرتاب می‌کنند؛ شهروند دوم محتوایی سلبی است که خود مفهوم را دوبراره کرده و شهروند را از شخصی که با قانون اینهمان است فراتر می‌برد. شهروند بدین مفهوم نماینده‌ی شکافی اساسی است که در ادغام تولد nativity (حیات زیستی و محض) در ملیت nation (عضویت در دولت ملتی خاص) و حتی در نخستین بیانیه‌ی حقوق بشر نیز حاضر است: «در نظام دولت - ملت، حقوق بشر که از قرار معلوم حقوقی مقدس و مسلم انگاشته می‌شود، به محضی که دیگر نتوان از آن حقوق به مثابه‌ی حقوق شهروندان یک دولت سخن گفت، کارایی خود را به کلی از دست می‌دهند. اگر در عنوان اعلامیه‌ی 1789 فرانسه اندکی تأمل کنید، ابهامی را می‌بینید که متضمن همین معناست: «اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروند» پرسش این است: آیا نویسندگان اعلامیه این دو اصطلاح را برای نامگذاری روی دو واقعیت مجزا به کار برده‌اند، یا که نه، بر آن بوده‌اند تا واقعیت یا مفهوم واحد پیچیده‌ای را با دو کلمه بیان کنند...»<sup>۲</sup>.

2- **ملت** در مقابل ملت. ادغام تولد در ملیت به مثابه‌ی شرط ضروری ایجاد واحد سیاسی دولت ملت، خود گواهی است بر این که در چنین واحدی تنها کسانی دارای حق خواهند بود که زیر مجموعه‌ی این واحد باشند و در خارج از مفهوم ملت انسان هیچ حقی نخواهد داشت. این مفهوم در تعاریف لغت‌نامه‌ای دولت ملت نیز حضور دارد «در این نظام، میان دولت یا بالاترین شکل نظام سیاسی و ملت، یعنی بر سازندگان نظام سیاسی، ارتباطی تنگاتنگ و مطلق برقرار است. در این نظام فرض بر آن است که ملت اجتماع سیاسی همگونی است که احساس ملیت مشترکی دارد و در مرزهای معین دولتی مستقل زندگی می‌کند»<sup>۳</sup>.

<sup>۲</sup> - جورجو آگامبن، فراسوی حقوق بشر، در *وسایل بی‌هدف*، ترجمه‌ی امید مهرگان و صالح نجفی، چشمه، 1387، 29-30.

<sup>۳</sup> - داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، مروارید، 1387.

البته فرهنگ لغتها به این نکته نیز اشاره کرده‌اند که «ممکن است ملت به مثابه‌ی اجتماعی تاریخی و دارای بافت فرهنگی ویژه اما بدون خودمختاری سیاسی یا دولت موجود باشد»<sup>۴</sup>. اما وضعیت ملت‌های بدون دولت، خیل پناهندگانی که از یک دولت متواری می‌شوند و جنایتهایی که تحت عنوان استقلال دولت ملت در درون مرزهای خویش رخ می‌دهند، نشان می‌دهد که به راستی بیرون از حدود دولت‌ملت، حقوق انسان چه وضعیتی دارد. به این گفته می‌توان شرطی را افزود که برای احراز پناهندگی ضروری است؛ متقاضی باید بتواند ثابت کند که حیاتش، صرف حیات زیستی‌اش و نه هر خصوصیت دیگرش، در معرض تهدید است، و این تنها شرط دادن حق پناهندگی به اوست. هانا آرنت، سال 1943، در مقاله‌ای به نام ما پناهندگان، می‌نویسد: «مفهوم حقوق بشر که بر پایه‌ی وجود فرضی انسانی به مفهوم دقیق کلمه انسان استوار است، همین که آنانی که سنگش را به سینه می‌زنند در برابر انسانهایی قرار می‌گیرند که جز "انسان بودن" محض هیچ خصلت دیگری ندارند به یکباره فرو می‌ریزد»<sup>۵</sup>.

**3- مردم در مقابل مردم.** اولین حضور مردم به مثابه‌ی مفهومی سیاسی باز به انقلاب فرانسه بر می‌گردد. از این زمان به بعد، قدرت به نام و به مثابه‌ی نماینده‌ی این مفهوم خود را معرفی می‌کند، در این امر نیز قدرت‌های دموکرات و توتالیتار مشترک‌اند - اگر چه در نظام‌های بسته تاکید بیشتری بر این نمایندگی و همگونی مردم دیده می‌شود. اما صحنه‌ی نخستینی که به آن اشاره شد، دو تصور از مردم را نیز در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد: مردم در تصور رسمی به مثابه‌ی تطابق با سیاست و تصویر غالب، در مقابل مردم به مثابه‌ی انبوه ستمدیدگان، کسانی که در مفهوم ادغام و نمادینه نشده و مازاد بر مردم‌اند؛ پسمانده‌ی مردم، کسانی که هر قدرتی وظیفه خویش را ادغام و حذف آنها در **مردم** می‌داند. تحقق کامل سلطه‌ی مدرن مشروط به این حذف ادغامی است.

در مقابل تعریف رسمی، مفهومی از مردم قرار دارد که محتوای آرمانی مفهوم را در خود دارد، مفاهیمی که به قول آدورنو باید حفظ شوند چون محتوایی رهایی بخش را حمل می‌کنند. صحنه‌های ازلی مدرن، حضور مردم در خیابانها برای اعتراض علیه نظام‌های سیاسی، خود تعبیری است از تحقق مردم و دوپاره شدن مفهوم مردم به مثابه‌ی امری که باید متحقق و به تعبیر هگلی حل شود.

«مفهوم مردم - که هر بار به منزله‌ی پرچم خونین ارتجاع و بیرق لرزان انقلاب‌ها و جبهه‌های مردمی به اهتزاز در می‌آید - همواره حاوی شکافی است آغازین‌تر از شکاف میان دوست و دشمن، نوعی جنگ داخلی مدام که در آن واحد هم این مفهوم را به طرزی ریشه‌ای‌تر از هر ستیزی دوپاره می‌کند... در حقیقت، آنچه مارکس پیکار طبقاتی می‌خواند... چیزی نیست مگر همین جنگ از دوسو ویرانگر، که هر مردمی را دوپاره می‌کند و فقط زمانی خاتمه خواهد یافت که

4 - همان

5 - به نقل از : جورجو آگامبن، فراسوی حقوق بشر، در وسایل بی هدف، ترجمه‌ی ا. مهرگان، ص. نجفی، چشمه 1387، 28.

**مردم (People)** و مردم (people)، در جامعه‌ی بی‌طبقه یا در ملکوت مسیحایی، با هم یکی شوند، یعنی فقط آن زمان که، به بیان درست، دیگر هیچ مردمی در کار نباشد»<sup>۶</sup>.

**4- الهیات** در مقابل الهیات. این شرط که حقیقت ضرورتاً باید خطابی کلی باشد، غالباً و خاصه در نظامهای بسته‌ی سیاسی که امکان کنش جمعی محدود است، خود تبدیل به توجیهی برای ادامه ندادن حقیقت می‌شود، تحت این توجیهات که سوژه‌ای جمعی - از جمله مردم، پرولیتاریا، شرایط تاریخی و ... - مهیا نیست. در بطن این گفتار بذر گونه‌ای اثباتی از الهیات رشد می‌کند که کارش محدود به انتظار برای ظهور سوژه‌ای بیرونی برای عمل است، همان دیگری بزرگی که به جای ما کار را برایمان انجام خواهد داد.

در مقابل این نگرش، در چنین صحنه‌های نخستینی، الهیاتی دیگر حضور می‌یابد، الهیاتی که می‌گوید «تو خود همانی»، همان کسی که پاسخ معماست، فردی که خود را مسئول می‌یابد و بدون اتکاء به انتظار برای هیچ‌گونه عامل بیرونی، به نام حقیقی که خطابش معطوف به همگان است و از موضوع خویش، دست به کنش می‌زند و حقیقت خود را بر سکوی شهر پرتاب می‌کند. این گونه الهیات، علیه هر گونه شیئی کردن دین، ضمن آشکار کردن محتوی مادی رهایی، یادآور این نگرش سن پل است که هر مبارزه‌ی جزئی برای حق، مبارزه‌ی است بر سر سرنوشت جهان، و حاوی این درس الهیاتی است که اکنون همان لحظه است، زیرا که «هر لحظه می‌تواند لحظه‌ی ظهور مسیحا باشد».

---

<sup>6</sup> - جورجو آگامبن، مردم چیست، در وسایل بی‌هدف، ا. مهرگان، ص. نجفی، چشمه، 1387، ، 40.